

فصلنامه پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت

دوره دوم ، شماره ۲۷- شماره پیاپی ۴۵- زمستان و بهار ۱۳۹۰-۱۳۹۱

مقاله شماره ۶ - صفحات ۱۲۱ تا ۱۵۰

۱۲۱ تدریس شفاهی

دکتر علی ذکاوتی قراگزلو^۱

چکیده

ارتباط کوششی برای ایجاد اشتراک در احساس، اندیشه، رفتار، و عمل است. بدین ترتیب ارتباط با ظرفیت و وسعت یا مضیقۀ کنشوری روان شناختی، کنشگری اجتماعی و تفاهم‌پذیری کنشگران سر و کار می‌یابد. کنشگران چه تجارب زیست شده ای دارند، از منظر کدام شبکه معانی و نه لزوماً نظام معانی (عقل و ایمان، یا هنر یا مصلحتی)، خود، جهان و دیگران را می‌بینند؟ محتوا، صورت‌ها و مجرا های ارتباطی نزد ذی نفعان: بانیان، آمران، عاملان، حاملان، مخالفان، رقیبان و تمام کسانی که در معرض هر گونه کنش قرار می‌گیرند از چه مناظر و مریایی مورد بازنمایی، درک، تفسیر، بازسازی، نفی، انکار، و یا تغافل قرار می‌گیرد. کارکرد های ارتباط به این ترتیب ممکن است معنابخشی^۲، انسجام و یگانگی عاطفی^۳، یگانگی اجتماعی^۴، فرایند های نمادین تمایز و تفاوت و مخالفت، معنا بخشیدن، تنوع‌زایی معرفت‌آمیز یا عاطفی در شرایط و شاکله اجتماعی^۵ و در یک کلمه کنش و اندر کنش های اجتماعی دیگر باشد. ارتباط به مثابه سرمایه اجتماعی مطلوب می‌تواند سبب شود خودمحوری اخلاقی به حس اجتماعی متعالی ارتقاء یابد. یا به عکس گونه نا مطلوب آن می‌تواند تمایلات خود محورانه، فردی یا گروهی را به طرز خطرناکی شعله ورسازد. ارتباط کلامی سه وجه از پدیده نطق است که باهم همپوشی دارند: تکلم، وهنر، شکفتن و شکافتن افکار از دل افکار دیگر که در منطق مطرح می‌شود، بیان حقایق و واقعیات (که در علوم مطرح می‌شود).

کلید واژه ها: تدریس، منطق، معنا، کنش در اندر کنش

^۱ دانشیار دانشگاه تربیت معلم NASR 1388Z@GMAIL.COM

^۲ Provision of Meaning

^۳ Emotional Integration

^۴ Social Integration

^۵ Social Fabric

مقدمه

رابطه تبادلی و مفاهمه‌ای، به معنی فهم مشترک و فهم متقابل انسان‌ها از هم و از مسایل و موقعیت‌های یکدیگر است به آن شیوه‌ای که : هر کدام خود آن گونه فهم می‌کنند. در این گونه ارتباط علاوه بر شیفتگی، احترام، ویا تحمل شباهت‌ها ی طرف های ارتباط علاقه مند به «تفاوت‌های با معنا» بین آن ها هم هستیم. تفاوت‌هایی که خود شور زندگی را در جان آدمی و جامعه ها می‌دمند. این چنین برداشت کنش تفاهمی از امور مبتنی بر این پیش فرض است که استمرار و کلیت امور مورد مطالعه، از دست نرود یعنی پیوندها و گسستگی ها در ارزش ها و باورها یعنی اختلال در شبکه معانی و نه لزوماً نظام معانی (بین ایمان که آشنای کنش تفاهمی است با هنر با عقل را) دریابیم. ارسطو می گفت انسان چون ناطق است انسان است. دکارت می گفت حیوان نمی تواند فکر کند زیرا نمی تواند تکلم کند. امیل دورکیم می گفت به سبب اجتماعی بودن، انسان ناطق است. ژان پویه تو آکادمیسین معاصر فرانسه می گوید حیوان فکر می کند ولی نمی داند که فکر می کند. و اینها سه وجهه مهم نطق اند، که عبارت اند از تکلم (از جهت رفتار شناسی و زبان شناسی) شکفتن افکار، و بیان حقایق و واقعیت ها.

دورکیم با بیان تطور اشکال تقسیم کار اجتماعی کاربری شیوه های ارتباطی را هم تحت تاثیر این تطور کلان می بیند (ترجمه پرهام : ۷۵). ارتباط را اکنون از مولفه ها ی سرمایه اجتماعی می شمرند. ارتباط کوششی برای ایجاد اشتراک در احساس ، اندیشه، رفتار و عمل است . ارتباط جلوه ای از سرمایه اجتماعی است. کارکرد های ارتباط به این ترتیب ممکن است معنابخشی^۱، نمادین سازی فرایند های انسجام و یگانگی عاطفی^۲، یگانگی اجتماعی^۱، معنا بخشیدن ، تنوع زایی معرفت آمیز یا عاطفی، مدیریت تعارض

¹ Provision of Meaning

² Emotional Integration

ویبگانگی اجتماعی^۲ در شرایط و شاکله اجتماعی^۳ و در یک کلمه کنش و اندر کنش های اجتماعی دیگر باشد. جهت گیری های نهادی ایجاب می کند از ارتباطات مطلوب اجتماعی توقعات مختلف و متفاوت باشد. زیرا ذینفعان مختلفی در جامعه فعالند. نخبگان علمی، فرهنگی، هنری، مراجع دینی تا مراجع قانونی، مراجع قدرت افکار عمومی، روشنفکران، پژوهشگران سیاستمداران، روزنامه نگاران، اصحاب ارتباط جمعی و نظریه پردازان، همه از ذینفعان هستند. تمام این ذینفعان که سهمشان در عالم نظر به تناسب دینامیک عالم ذهنی، نامحدود است و سهمشان در عمل را مثلاً باید قانون و یا رویه های مذاکره و رسیدن به توافق تعیین کند و غیره ... هر کدام از اینها چه توقعی از ارتباطات مطلوب دارند؟ در اینجا اخلاق ارتباطات^۴ قابل طرح است. اخلاق، منطق عمل است، و منطق، اخلاق اندیشه است. ارتباط با رویکرد اخلاقی از ریاکاری، حيله گری، تهدید، فریب و رابطه های غیر شفافی که تحت عنوان به اصطلاح مصلحت اندیشی در روابط اعمال می شود، خالی است و حتی آنها را اصلاح می کند^۵. برخلاف دست آموزگری و یا به عبارت ساده تر مرید پروری که صرفاً به دنبال تسطیح هویت ها و یکپارچه سازی افراد و تکرار فرهنگ است. در ارتباط، ساختارها، گروهها و نهادها احیاناً به تعارض با هم می پردازند و این به خودی خود نه نامطلوب است و نه گریز پذیر. اگر هدف این باشد که تعارض ها به حذف و هدم هم کمر نبندند، باید تعارض بین دو هویت "فرد گرایی عاطفی"^۶ و "فرد نفع محور" به حداقل بگراید. در معنی وسیع تر، امر تجویزی و واقعی و علم و هنر مدیریت تعارض ها با ارتباطات قابل تعریف است. یک کارکرد مهم ارتباط، تنظیم و پردازش رابطه ارزش ها و نهاد و کنشگران بایکدیگر از منظر ارتباطات مطلوب اجتماعی است. اجتماعی شدن مطلوب این است که فرد احساساتش اجتماعی شود و شهروندی شایسته باشد و احساس مسئولیت همراه با آزادی و نوع دوستی عمیق به درست کرداری بگراید و از سوی دیگر در ساختار های عینی تعارض عمل و نظر کاهش یابد. به

¹ Social Integration

² Social Alienation

³ Social Fabric

⁴ Info - ethics

⁴ Expressive Individualism

عبارت دیگر مهارت های اجتماعی ارتباطی محکم و تنیده و وثیق دارد با نهاد های متولی معرفت، قدرت، ثروت، و منزلت (پرستیژ).

بین این متغیرها یا به تعبیر رئالیست ها نهادهای اجتماعی خالی از تعارض با یکدیگر نیستند عدالت در تولید معرفت، توزیع معرفت و کاربرد معرفت هم مهم است. اما سهم ارتباط کلامی و رسانه ها می تواند مدیریت مطلوب ارتباطات اجتماعی باشد، هرگاه کثرت و ازدحام ارتباطات نیرومند تر از توان پردازش و تصمیم گیری بجا، سنجیده، ارادی و عاقلانه باشد می توان آن را از علل بزه ها و آسیب های اجتماعی و تعارض های فرساینده دانست. بشر امروز با رسوم، نهادها و مصنوعات خود، خود را بیرونی کرده و از "خود به درآمده" است او "حسانی" تر و مصرف -مدار شده. و به این ترتیب با راهبندان های عاطفی و ارتباطی، جهان پیرامون را خسته کننده، گاه پوچ و غربت افزا می یابد. هر چند که او هویت ذره وار را نمی پذیرد. ظاهراً مفهوم مهم تمایزهای ساختاری در امور اجتماعی و فرهنگی تحت تأثیر شاهراه های اطلاعاتی^۳ قرار می گیرد و اطلاعات مهم^۴ و یا حداقل اشباع اطلاعات^۵، مانع تفکر می شود که شرایط محدودکننده تفکر خود از موانع ارتباطات مطلوب اجتماعی است. جهانی شدن، لزوم توسعه هنر و دانش دیپلماسی را هم نمایانتر کرده است. دیپلماسی که هنردرک و تأمین منافع مشترک است باید چنان عمل کند که با گسترش توان کنش انسانی و کنش تفاهمی، تا مرز نظریه پردازی معنویت و اخلاق پیش رود. فراتر از تعبیرهای ارسطویی مانند ماده ضرورت و یا تقدم و تأخر، او به توالی ساخت متوسل می شود، دیپلمات در مقام یک ارتباط گر به خوبی می داند که لفاظی^۶ یا شبه علم^۱ همراه با واژه های آن تا چه حد با معرفت واقعی که محصول فعالیت خود

¹ Extrority

^۲ این اصطلاح را ظاهراً داریوش آشوری معادل Sesnual بر ساخته است؛ به قیاس جسمانی و روحانی. (آشوری ص ۱۹۰).

³ Information Super Highways

⁴ Garbage Information

⁵ Information Overload

⁶ Verbalism

مخاطب پیرامون مضمون مشترک است، فاصله دارد. در واقع مخاطب فقط یک فرآورده و محصول نیست بلکه خود یک عامل تاثیر^۲ گذار اصطلاح "ارتباط تسهیل کننده" یعنی این نکته که "طبیعت" رابطه ها در وهله نخست مضمون را تهیه می کند و سپس آن را شکل می دهد قابل تأمل است. از لحاظ ارتباطی، این سخن بدان معنا است که گفته شود دانش اکتسابی از راه تعامل یا خود به خود نظم می گیرد عمل(در هر صورت، در مخاطب باید شوق به فراگیری و دانایی برانگیخته شود). پس می توان آن را با ساخت های منطقی و کلامی هماهنگ کرد مشروط بر آنکه این ساخت ها واجد محتوای درخور و شکل مطلوب باشند.

فهم مشترک زمینه و مقصد ارتباط

بعضی از محققان فرایند یادگیری تعاملی را به شرح زیر تفکیک می کنند: کسب دانش: کسب دانش هم با استفاده از سیستم های اطلاعاتی درونی و مستقیم وهم از خارج سازمان، و با تنظیم مجدد دانش موجود، تجدید نظر در ساختارهای دانش قبلی و ساختن نظریه ها و یا تجدید نظر در آنها نیز تحقق پیدا می کند.

- توزیع اطلاعات : توزیع اطلاعات فرایند سهیم شدن دانش سازمان با دانش افراد و ارتقاء دانش و تحقق رسالت یک مجموعه است که در قالب مهارت، برنامه ها، یادداشت ها، نوشته های غیر رسمی، گزارش ها و مانند اینها ثبت و توزیع می شود.

- تفسیر اطلاعات : تفسیر اطلاعات فرایندی است که از طریق آن اطلاعات توزیع شده به تناسب های فردی و مهارت های مدیریتی، معانی قابل فهم مشترکی پیدا می کنند.

فرهنگی که احساس بیگانگی را در آدمی ایجاد نکند، یعنی بین انسان و جهان، گونه ای احساس درک و فهم متقابل و نه احساس بیگانگی را طراحی کند. بیگانه نبودن فرهنگ به معنی محدود تلقی آن فرهنگ فقط به مثابه گنجینه ای میراثی نیست. بیگانه نبودن فرهنگ، سمت گیری آن به سوی حل تعارض ها و درک چگونگی

¹. Pseudo- knowledge

² Agent

قطع ارتباط بین دوگانه انگاری‌ها است، و در واقع سمت‌گیری آن به سوی "ارتباط" و به سوی روایت‌های چند طرفه از مسایل است به گونه‌ای که: جدایی بین فکر و زبان با واقعیت از بین برود. راه آن درک وجوه ایجابی تفاوت هاست. در این صورت توانایی یادگیری خواندن یک متن، مستلزم «خواندن» متن اجتماعی خاصی است که این متن از آن سرچشمه می‌گیرد. هر مجموعه و هر گروه و هر نهاد، گفتمان و دستگاه اندیشگی و ارزشی خود را دارد و باید آن را خوب خواند. همزمان باید در فکر طرح فضای بین گفتن و مشتاقانه بود که درصدد تسطیح حذف و هدم نباشد بلکه فروتنانه در جستجوی توان درک رابطه با متن باشد. این جاست که تواضع و فروتنی از ضرورت‌های عاملان بهسازی اجتماعی است و «ارتباط» را که چاره کار است حفظ می‌کند؛ دیواری بین ساختارها نیست و آنچه هست و می‌توان متقابلاً آموخت و تسهیل و غنی‌تر کرد ارتباط و رابطه‌ای تبادلی است. کنش رابطه تبادلی و کنش تفاهمی، به معنی فهم مشترک و نزدیک شدن به فهم متقابل انسان‌ها از هم و از مسایل و موقعیت‌های یگدیگر است به آن شیوه‌ای که: هر کدام خود آن گونه فهم می‌کنند. هم الفاظ و تدریس شفاهی و هم الگوها و کلیشه‌های توانمند «رهزنی» کنند و مانع‌ازنمایی مسائل و تبادله معانی شوند. کنش رابطه تبادلی (با ارتباط) بجای شیفتگی به شباهت‌ها¹ در «جستجوی تفاوت‌های با معنا» است که خود شور زندگی را می‌دمند.

بیگانه نبودن فرهنگ به معنی سمت‌گیری ارتباط انسان (با خود و بیرون از خود) به گونه‌ای است که هم چون «برنامه‌ای همیشه‌نوشونده...» جدایی بین فکر و زبان با واقعیت سبب پرباری رابطه‌ها شود نه افزایش بیگانگی. در این صورت توانایی یادگیری خواندن یک متن، مستلزم «خواندن» متن روان‌شناختی، فرهنگی، و اجتماعی خاصی است که این متن در آن تولید می‌شود. این گونه خواندن همان کنش تفاهمی یا فهم متقابل ما از انسان و محیط است ارتباط تفاهمی کاری هنرمندانه در کارگاهی است که در آن ناهمواری‌ها و دوانگاری‌ها و گسست فرهنگی فردی و جمعی و سیاسی هموار یا تلفیق می‌شود. آموزش کارآمد در قلمرو رسمی و غیر رسمی و پیوند با جهان‌داری محور این گسست را کاهش می‌دهد. داور نهایی حل تعارض‌ها، فهم، تعقل و سپس کنش تفاهمی، قرارداد و وفاق ارزشی است. باربارا روگوف در علوم انسانی به

¹ affinities

رویکرد امیک، روش اتیک تحمیلی و اتیک مشتق اشاره می‌کند. در رویکرد امیک پژوهشگر به وجوه گوناگون فرهنگ توجه می‌کند و گاه مشارکت کنشگرانه را مد نظر دارد. رویکرد اتیک تحمیلی معناها کمتر فهمیده می‌شود. مقایسه نادرست از کار در می‌آید. محسنی در این باره می‌نویسد: "رویکرد اتیک مشتق، ارتباط عملکرد فرد را در زمینه فرهنگی و معانی ترکیبی با اتیک معنای اجتماعی بیان می‌کند". (محسنی، نیک چهره) فرهنگ زنده است و هرنسخه تجربه زیسته و کنش فعال آمران، عاملان و حاملان تفاوت‌ها و گاه تعارض‌ها بی‌با «متن اصلی» مبدعان و بنیان‌گزاران دارد. فرهنگ از چارچوب‌های تعریف شده میراثی و بزرگان گاه فراتر می‌رود. گاه هم واپس می‌رود و در خود می‌تند.

ابعاد تاثیر کنش ارتباطی

در اسطوره‌های فرهنگی گاه برای زبان و بیان "ما فی الضمیر" جنبه بودشناختی قابل بودند که چیزی ورای تأثیر در مخاطب و محیط بودند: نردبان آسمان این کلام/ ویا: عالمی را یک سخن ویران کند روبه‌پان مرده را شیران کند،/ ویا بیانی از تجسم اعمال می‌انگاشتند: این سخن‌ها همچو مار و کژدمت / مار و کژدم گردد و گیرد دمت.

گفته‌اند زبان خانه وجود است. روان‌شناسان در این مورد اتفاق نظر دارند که از راه زبان، انسان تحول اساسی پیدامی‌کند. بعضی از اهل منطق و معرفت‌شناسان و صاحب‌نظران فراتر می‌روند و می‌گویند به واسطه زبان و از طریق کلام است که کودک را از وضع و حال حیوان به صفت انسان در آید. اگر زبان نبود تاریخ باقی نمی‌ماند. زبان بزرگ‌ترین یا یکی از بزرگ‌ترین آفرینش‌های فرهنگی بشر است.

همچنین مطرح شده که: "بدن به مثابه رسانه هویت" است (آزاد ارمکی و چاوشیان). حرکات بدن در تصرف نهادهای اجتماعی و حتی امری اجتماعی-فرهنگی و یکی از وسیله‌های اصلی برای انتقال پیام در ارتباطات انسانی است. زیرا سخن گفتن به تنهایی قادر به انجام آن نیست. فرایند ارتباط بیش از تبادل کلام است و در حقیقت ارتباط می‌تواند بدون هیچ کلامی نیز صورت گیرد. نمادهای فرهنگی و شبکه معانی و نه لزوماً نظام معانی فعال‌اند. مثلاً هر گاه دو یا چند نفر باهم باشند می‌بینیم که ارتباط غیر کلامی بین آنان در تمام مدت در حال انجام است، در حالی که ارتباط کلامی فقط گاهی صورت می‌گیرد. از منظر ارتباط فرستنده به رفتار غیر کلامی خود کمتر از سخن گفتن نظارت مستقیم دارد و به همین دلیل این فرضیه رابعضی از پژوهشگران مطرح کرده‌اند که رفتار غیر کلامی ما دلالت بر احساسات حقیقی ما دارد. هنگامی

که با الفاظ و کلمات با دیگران صحبت می‌کنیم، علاوه بر سخن رشته‌هایی غیر کلامی را که در باره چگونگی دریافت پیامهایمان هستند نیز در اختیار دیگران قرار می‌دهیم. چه بسا این زبان غیر کلامی ما، موثرتر از زبان کلامی ما باشد باید فراتر رویم و به نقش تعیین کننده "تجربه زیسته" انسان‌ها بنگریم.

در مورد گروه‌های مخاطبان چند نکته قابل اشاره است. هر یک از این ابعاد نقش برجسته‌ای در دستیابی به هدف‌های سازمان‌ها و گروه‌های یادگیرنده دارند. ظرفیت تفکر درباره مقوله‌های پیچیده موضوع بسیار مهم و قابل توجه است. این ظرفیت بسیار حساس است که از ویژگی‌های گروه‌های مخاطبان و یادگیرندگان واقعی بشمار می‌آید. وجود این ظرفیت به تنهایی برای دستیابی به هدف کافی نیست چرا که باید به شکل فزاینده‌ای در حال گسترش باشد. با چنین گسترشی است که گروه مخاطبان توان لازم را برای تعامل گفت و شنود و بهره‌جویی و تاثیر گذارید ر فرایند پیچیده ارتباط به دست می‌آورد. پیوند میان اجزای شبکه معانی و نه لزوماً نظام معانی ایمان و عقل مبتنی بر این ارزش است که استمرار فرهنگ و شخصیت انسان و معرفت و فرهنگ، بی‌آنکه به تحجر کشانده شود در رابطه‌ای تعاملی و روایتی چندجانبه و چند صدایی و گاه جدلی رشد می‌کند. یکی از نتایج فرار از درک برداشت، «قرائت روایت‌های دیگران»، کنش تفاهمی، رابطه و گفت و شنود در کنج «خود»^۱ خزیدن و تسلیم شدن به «غریزه مرگ» است. یکی از ناهمواری‌ها در جریان کنش فرهنگی این است که مردم و روشنفکران با چه «فرکانسی» با هم گفت و شنود کنند تا صدای همدیگر را بشنوند و اصل مسائل - مسائلی که میان آنها جدایی و بیگانگی می‌افکند - در همه‌همه درشت‌گویی‌اصحاب‌های‌وهوی و کلیشه‌هایی‌چون روشنفکران و نخبگان «برج عاج‌نشین» و یا «عامیان بی‌فرهنگ» گم نشود. در این موارد باید مراقب خطای معروف دوگانه سازی و یا دوگانی^۲ بود.

موضوع خشونت ناشی از بیگانگی، برچسب، و فقر برای افراد دارای پایگاه‌های فرو دست مثلاً گاه زن‌ها یا اقوام غیر خودی که غریبه، بربر، عجم، یا عرب برچسب می‌خوردند، مصیبت بارتر بوده است. در واقع هویت دوجنبه کاملاً متعارض دارد اول تمایز و دوم شباهت. به گفته دوسوسور در زبان فقط تفاوت وجود دارد در

¹ Self-hood

² Dualism

تدریس شفاهی هم گاه این تفاوت با تعامل فرساینده همراه می شود^۱ (خشونت کلامی). البته روش ها می توانند نشان دهند که در هر " شبکه معانی " (ونه لزوما " شبکه معانی و نه لزوما نظام معانی ") اهل آن فرهنگ گفت و شنود را چگونه تسهیل می کنند. مادران قدیم می گفتند: با کلمات بد و ناسزا، دهان نجس می شود. هنرمندان هم حال و هوای خود را دارند: « شاعری دیدم هنگام خطاب به گل سوسن می گفت شما » و می گفت: « هر چه دشنام از لب ها خواهم چید ». تکنولوژی به طور اعم و تکنولوژی رسانه ای به طور اخص این امکان را به صاحبانشان داده اند که بر فراز دین ها و فرهنگ ها و هنجارها و ارزش های دیرین بشری نوعی فرهنگ جدید ایجاد کنند و درمقیاس جهانی اشاعه دهند که به « ابرفرهنگ^۲ » و جهانی شدن قابل تعبیر است. این « ابرفرهنگ » حامل ارزش ها و ترجیحات شمال ثروتمند است و می کوشد حتی میراث فرهنگی بشری را در قالب الگوهای سبک زندگی وعادات مصرف که خود می پسندد با " صنایع فرهنگی " باز تولید کند، از جمله الگوهای زبانی و ارتباطی را.

مذاکره

باید دید چگونه باید چاره گیری کرد تا رابطه تعارضی و حذفی به رابطه ای تبادلی، تفاهمی و تکمیلی در شرایط تنگنای ساختاری، نهادی، معرفتی، و کلامی، انسان ها قبل از تسلیم شدن با در پیش گرفتن رفتارهایی مانند تعارض مخرب اعتیاد و روش های خشن خود را باخته اند و یا احساس قربانی شدن می کنند و نمی توانند تمایلات و نیازهای خود را متمایز، سپس جمع و جور و آن گاه اداره کنند^۳. شاید قبل از هر چیز مشکل شناختی دارند (تفکرات ناکار آمد، و خطاها و تحریفات شناختی و آنچه در روانشناسی تکرار افکار منفی و "نشخوارذهنی"^۴ می نامند). به نظر می رسد مذاکره در این زمینه تجربه تاریخی پر چالش، ناکام و گاه کامیابی بوده است زیرا تجربه زیسته انسان ها معانی و عقل و ایمان را تعیین می کند. فرهنگ های ملی و

¹ Ethno semantics

² Super culture

³ Managment oneself

⁴ Mental ruminating

محلی و ابرفرهنگ‌ها تا حدود زیادی قدرت مذاکره و گفت و شنود با یکدیگر را از دست می‌دهند مگر آنکه شبکه معانی و نه لزوماً نظام معانی یکدیگر را درک کنند. برای تفاهم پذیر شدن نماد های طرف های یک مذاکره مفروض هیچ طرفی نباید زیان دیدگی و بازندگی احساس کند. گاه گفتگوی منطقی افراد پیش شرط رسیدن به روش تفاهم و در نهایت برقراری روابط عاطفی می‌باشد و نیز گاهی این فرایند به این شکل هم آغاز می‌شود که روابط عاطفی میان افراد منجر به کنش تفاهمی می‌شود. زیرا عقلانیت می‌تواند سبب کاهش "خود میان‌بینی" شود. روند جهانی‌شدن باید به روند بین‌المللی شدن و بنابراین به رابطه برنده / برنده تن دهد و محیط چند صدایی و انتفاع چند جانبه و سرانجام متکثر شود. نهادهای اجتماعی هرگاه از ارتباط محروم باشند هریک ایفای نقش خود و همچنین از رشد باز می‌مانند و چون جزایری دور افتاده محسوب می‌شوند. ارتباط کلامی در معناسازی برای نهادها، و تعامل آنها نقش مهم و تاثیر گذار دارد.

گاه منافع استراتژیک، اقتصادی، قومی، یا فرا قومی¹ است؛ که رابطه ها یا نهاد های اجتماعی را معنی ساز می‌کند. به نمونه ای از این معنی سازی اشاره می‌شود: یکی از خطاهای رایج این است که تصور می‌شود این رشد فردیت‌هاست که سبب بروز اختلاف یا تکروی است این خطای شناختی مبتنی بر مفروضات مخدوشی است که تمایز یافتگی انسان ها را منشأ اختلاف می‌داند درحالی که آنچه سبب اختلاف است همانا خودمیان‌بینی است که نشانه عدم رشد فردیت است نه رشد آن. رشد فردیت سبب می‌شود که فرد یا اهل یک فرهنگ هم شباهت‌های خود با دیگران را دوست بدارد و هم تفاوت‌های خود با دیگران را. پس شباهت‌ها و تفاوت‌ها می‌توانند بطور متبادل و متقابل، ملاط همبستگی یا وفاق باشند.

فقط موضوع این نیست که رابطه فرهنگ ها و ملت ها بلکه دین و مذاهب هم سیاسی می‌شوند و به دنبال تحریک احساس ناامنی یا توسعه طلبی تعصب‌ها فعال شده‌اند از جمله در مورد سیاست و دین ادیان بزرگ، ادیان ابراهیمی و غیر ابراهیمی. همه ادیان به نحوی سیاسی شده یا به نحوی حتی تجربه حکومت کردن داشته‌اند. گاه منافع استراتژیک، منافع محلی و غیره و تجربه زیسته از طریق فضای ارتباطی و

¹Pan-national

بینامتنی، ناخودآگاهانه در «حرکات تاریخی اقوام» - فراتر از گفت و شنود «عقلانی» و «انتخاب عقلانی»^۱ بلکه در محیط واقعی - وارد می‌شود؛ که درنظریه‌های جامعه‌شناسی فرانکر و بلند دامنه و یا فصل مشترک فلسفه تاریخ و قابل طرح است. برای مثال اینکه چگونه با لباس دین یا نظم کلی منافع فرهنگ‌ها، مردمان و مصالح استراتژیک یک گرایش خاص دینی، سیاسی تأمین می‌شود. آیا بنیادگرایی قابل هضم در شبکه معانی و نه لزوماً نظام معانی ملی (وجهانی) خواهد بود؟ و تضاد دوگونه عقلانیت را با کدام هنر باید ارتباطات اجتماعی را مدیریت کرد؟ و مذاکره چگونه باشد؟

کنش ارتباطی سلبی یا منفی: فقدان خشونت سازمان یافته بین گروه‌های بزرگ انسانی و عبور از "مذاکره" و رسیدن به شرایط "گفتگو" است. منظور از مذاکره، اقناع یا ترغیب کلامی برای حصول یک هدف خاص است اما گفتگو، فراهم آوردن شرایط درک وجودی متقابل یا چندطرفه است. ملت‌ها، نژادها و همچنین اقوام بزرگ ممکن است به دلیل گستردگی زیاد خشونت، گرفتار جنگ‌های داخلی شوند. آن‌ها برای شروع مذاکره نیاز دارند که در اولین گام از هرگونه برخورد خشن مستقیم و نظامی خودداری کنند. پرهیز از خشونت یا "صلح سرد" می‌تواند مقدمه "صلح گرم" و یا شرایط ارتباط و کنش تفاهمی انسانی مثبت متقابل باشد. این نگرش به کنش تفاهمی، پاره‌ای از نظرات معطوف به شبکه معانی و نه لزوماً نظام معانی تعارض و عاملان درگیر در شبکه معانی و نه لزوماً نظام معانی تعارض را در برمی‌گیرد و این عاملان راه برون رفت ندارند جز اینکه خلاق و غیرخشن باشند. تحول و تبدیل مدیریت تعارض به شیوه برنده - برنده (در داخل و خارج خانواده، محیط کار و آموزش و محیط‌های باز تعامل، احزاب، میانجیگری، مذاکرات، گفتگوها و کنفرانس‌ها و غیره) باید به خودی خود مسالمت‌جویانه باشد، بدین معنی که خشونت ساختاری و فرهنگی کنار گذاشته شود. هنگامی که فرایند تبدیل مدیریت تعارض به شیوه برنده - برنده ۲ در جریان است، شاید لازم باشد از نخبه‌گرایی ۳ اجتناب شود (یا حداقل مورد تأیید و حمایت قرار نگیرد). وظیفه اساسی دشوار نهادهای ارتباطی ایجاد شرائط مناسب اکولوژی دانش، کار و اندیشه است. نهادها و رسانه‌ها باید «منوی»

¹ rational choice

² - Non-zero sum

³. elitism

هوش و توانایی متناسب اعضا و سبک‌های یادگیری و شرائط فرهنگی جامعه خود و جهان را در دسترس داشته باشند. مدیران لایق خلاف تصور عوامانه و «خود میان بینانه» پاسخ تمام سؤالات مربوط حرفه و رسالت خود را در آستین ندارند، و از پذیرش علنی این ندانستگی خوشحال هم باید باشند. زیرا جواب سؤالات مختلف نزد همه اعضا و ذی نفعان و رقیبان است و امور و ارزش‌ها از نوع سیاه و سفید نیستند. رهبران فکری و فرهنگی باید با تشویق بحث و گفتگو و تفکر پیچیده، دیدگاه‌های چندگانه هر مسئله را ارائه و یادگیری را ترغیب کنند. رابطه هم‌افزا (سینرژیک) دارند.

زبان دین و مذاکره گروه‌ها و ملت‌ها

ملت‌ها عبارتند از سازه‌های فرهنگی که پیرامون شرایط ژئوکالچرال^۱ (پیام‌های زمان مقدس و مکان مقدس) و جغرافیایی سیاسی استراتژیک شکل می‌گیرند، زمان‌ها و مکان‌های دردناک و افتخارآمیز که در تار و پود مذهب یا ایدئولوژی و زبان بافته شده‌اند. وقتی که همه اقوام و گروه‌های درون سرزمینی دارای ادعاهای ارضی "غیر قابل مذاکره" باشند جهت حرکت مؤلفه فضایی برای محافظت کردن از مکان‌های مقدس با سرزمینی یکپارچه و خودبسته به سمت ناسازگاری‌ها و حتی جنگ است (مثلاً قبه الصخره در مسجد الاقصی، مسجد بامبری در هند، اماکن مقدس: نجف، کربلا، کاظمین و سامرا در عراق...).

تیلیخ می‌گوید: «رابطه فرهنگ معاصر و دین با روش همبستگی دارای ارتباطی متقابل است. همبستگی فرهنگ و دین مثل همبستگی سوال و جواب در یک گفتگو یا مثل همبستگی صورت و محتوا در یک اثر هنری است. صورت دین فرهنگ و جوهر فرهنگ دین است. مسایل وجودی پاسخ خود را در دین می‌خواهند بجویند. فرهنگ پرسش می‌کند و دین پاسخ می‌دهد. دلبستگی واپسین هر کس ایمان اوست و به خدای او بدل می‌شود.... ایمان از آن کلماتی است که پیش از آنکه خود شفابخش و درمان باشد، نیازمند درمان و شفا است.» از شبکه معانی و نه لزوماً نظام معانی (وحدانی یا چند ارزشی یا دو ارزشی) که دین با آن سازگار می‌شود انتظار می‌رود تنوع‌های بشری به نفع دیگری قربانی نشوند. با این فرض که در این نظام، آدم دیندار از اسارت‌های درونی و بیرونی و تقلید و هواپرستی وبت‌انگاری، به انجذابی دست می‌یابد که روح تشنه

¹ - Geo-cultural

و ملتهب دیندار به طور رازآمیزی (صفت امر قدسی؟) در انتظار آن بوده است، در این چشم انداز مذاکره، دین دامنه وسیع تر، نافذتر و «معنوی تری» نسبت به شریعت دارد.

فلسفه تحلیل زبانی ویتگنشتاین با تمایز قائل شدن میان زبان‌های گوناگون (زبان هنر، زبان دین، زبان علم و...) سعی می‌کند بازی‌های زبانی را درک کند. یک تعبیر از بازی‌های زبانی این است که ارتباط می‌تواند شکاف مفروض میان دین و سیاست را ترمیم بخشد. تعارض میان بخش‌های گوناگون معرفت‌بشری را تحلیل کند و معتبر را از مهمل بازشناسد. ممکن است فرایند سهل و روان و غیر جزمی دانشگران خودی و علم جهانی، به نوعی ناهمزمانی و ناهمبانی با مبادی و عدم هضم معانی کهن منجر گردد، پس عنصر وضوح در عمل شناخت اجتماعی بیش از دیگر عوامل نقش اصلی در تسهیل و روانی این فرایند ایفا می‌کند. تا اینجا می‌توان فواید کارکردی عنصر وضوح را تایید کرد اما با الهام از فردیناند دو سوسور زبان یعنی تفاوت. معانی و تأویل‌های هریک از طرف‌های ارتباط و ذی نفعان، تفاوت‌های ناگزیر و جاذبه‌های خود را دارند.

معمولاً برای درک زبان متون دینی، کوشش می‌شود به این سوال‌هایی از این دست پاسخ داده شود که امر هدایت چیست؟ ازجمله نوع دینی آن در دیدگاه تفسیری قدیم و جدید چیست و در این خصوص وجوه تمایز و عوامل موثر بر تفسیر نویسی دوره معاصر بررسی شود. یعنی دوره‌ای که تحت تأثیر مکاتب جدید فکری و نیازها و پرسش‌های نوین تمدن و فرهنگ اسلامی از خود تحرک نشان داد. از جمله اینکه برخی به همسویی با امواج جنبش روشنگری نشان دادند. پاره‌ای نیز رقیب با آن جنبش بودند یا به معرکه رقابت با آن اندیشه در آمدند. در این میان احیاگران، از این دو گروه هستند حاصل آن نفوذ مومنان در دل حوادث زمانه بود. البته اندیشه‌های نوین، امتزاج و ترکیبی از تفکرات رقیب است که خود بحث مستقلاً را در فلسفه علم می‌طلبد. دین امر متعالی را در آدمی ظاهر می‌سازد و پرورش می‌دهد. آدمی در این انجذاب به خود می‌پردازد و کیفیاتی متعالی و بی‌نظیر را در خود محقق می‌سازد. البته شروع آن ممکن است لفظ باشد.

خشونت

با شکست مذاکره محترمانه و بانزاکت، خشونت یکی از مولفه‌های رفتاری تهاجمی پرخاشگرایانه و متضمن کنش تند و جهت دار در قبال یک شخص یا موضوع بروزی کند. تعامل فرساینده و خشونت به طرق

مختلف صورت می‌گیرد از تهاجم فیزیکی (ضرب و جرح) آشکار گرفته تا جروبخت کلامی، و یا حتی سکوت و قطع رابطه، انزواجویی احساسی و کناره‌گیری (خشونت فرا زبانی)^۱ و یا به کوتاه سخن: فروبستگی و ضعف سیستم یا آنتروپی^۲. در حالت فروبستگی، سیستم‌ها دچار آنتروپی می‌شوند یعنی به‌سوی ناتوانی رو می‌کنند. منظور از آنتروپی منفی تمایل سیستم به ترمیم کِهولت و بی‌نظمی است. سامانه‌های باز، آنتروپی منفی دارند. در نتیجه بار اضافی بر سیستم تحمیل می‌کنند. این بار اضافی (تعارض و اصطکاک خارج از حد تعامل مسالمت‌آمیز) یا تعامل فرساینده است یا سبب‌ساز تعامل فرساینده (خشونت). تعارض و تفاوت، امری واقعی، ذاتی و غیر قابل حذف از حیات بشر است و به قولی پس از «خدا» و «عشق» بیش از هر چیز ذهن انسان را به خود مشغول می‌دارد به این ترتیب ظهور مداوم و پی‌درپی «مسأله» ناگزیر است و گفته‌اند که زندگی سراسر حل مسأله است.

اسطوره‌ها می‌خواهند انسان و جهان را متوقف کنند. فرآیند علوم انسانی، تأویل و تفسیر به ما می‌آموزد که تفسیر و معنا نزد انسان‌ها و فرهنگ‌ها در درجه اول اهمیت است. فرایند نماد سازی کلامی، گاه خشونت و تهاجم نسبت به محیط زیست و طبیعت نهفته است. دوتکوویل^۳ در جسجوی علت توفیق تقریباً بدون خونریزی انقلاب امریکا ۱۷۷۶ با انقلاب‌های خونین و بسیار خشن فرانسه در واقع به دوگونه‌الگوی ارتباطی و نماد سازی از انقلاب اشاره دارد. یکی الحادگرایی خشن و آشتی‌گریز که در فرانسه خمیر مایه انقلاب بود و عکس آن در امریکا. تأکید بر مذهب و خداوند در انقلاب امریکا را از دلایل موفقیت امریکا پس از انقلاب استقلال می‌دانند. امریکای قرن نوزده چهره امپریالیسم به معنای مصطلح نداشت، حال آنکه فرانسه اصرار بر الحادگرایی، در افتادن انقلاب با کلیسا و حتی گسترش استعمار کلاسیک تا ابتدای دهه هفتاد قرن بیستم را تجربه می‌کرد.

¹ Paralanguage

² Entropy

³ Alexis de Tocqueville

در شرایط تحمیل بار اضافی بر سیستم (یا تنگنای ساختاری، نهادی، معرفتی، و کلامی)، انسان ها قبل از تسلیم شدن با در پیش گرفتن رفتارهایی مانند تعارض مخرب اعتیاد و روش های خشن خود را باخته اند و نمی توانند تمایلات و نیازهای خود را متمایز، سپس جمع و جور و آن گاه اداره کنند^۱. شاید قبل از هر چیز مشکل شناختی دارند (تفکرات ناکارآمد و خطاها و تحریفات شناختی). فردیناند دوسوسور می گوید: «در زبان فقط تفاوت ها وجود دارند»؛ می توانیم سخن او را ادامه دهیم که ما قادریم انواع متفاوت نیازهای خود را به صورت غیر خشن بیان کنیم و قدم اول، تدریس شفاهی و نیز بازنمایی و بازشناسی و تمایز احساسات نزد خود ماست. «انسداد انرژی» با فعالیت مناسب جسمانی از طریق عضلات و پوست و یا با کلامی کردن^۲ برطرف می شود. تصور خوش بینانه این بود که در سطح ارگانیسم فردی نیاز کاذب به راه حل های خشن منتفی می شود.

۲-۳ ارائه الگوهای مناسبات اجتماعی: هر خانواده الگوهای ویژه طبقه، مذهب و قومیت خود را برای مناسبات اجتماعی می پذیرد و می سازد و از طریق آن با دیگران ارتباط (کلامی و غیر کلامی) برقرار می کند. به نظر نگارنده، آنجا که مایکل بوروی از تفاوت و نیز تعامل جامعه شناسی حرفه ای با جامعه شناسی مردم مدار و جامعه شناسی انتقادی و جامعه شناسی سیاست گذار سخن می گوید، دغدغه مشابهی دارد (مایکل بوروی ۱۳۸۶). آیا علوم انسانی و اجتماعی همان انگاره تجربه گرایی در علم^۳ را باید دنبال کنند؟ یا به عکس، کنش مجموعه های زبانی و گفتمان ها و روایت های فرهنگی (تجویزی) چگونه به تکوین علوم انسانی جهان شمول بین المللی^۴ کمک می رساند و اخلاق جهانی^۵ چگونه این زمینه را فراهم می کند؟ تا اینجا زمینه هایی از رابطه نظر نظریه پردازان با عمل و نظر عاملان بر شمرده شد، و فرایندهای گوناگونی بیان شد که گاه به معنی واگرایی نظر و عمل می انجامد. در اینجا سعی نگارنده بر فرایند ویژه ای از پیچیدگی معطوف

¹ Managment oneself

² Verbalization

³ Science

⁴ Universal/international

⁵ World ethics

می‌شود که بررسی و تحقیق در اطراف آن هدف و هدف اصلی نگارنده است. موضوع شناسایی کارآمد سازی علوم انسانی، نکته ای قابل بررسی در فرآیند پیچیدگی فرهنگی است، که نتیجه مستقیم تعامل و تجربه‌های فرهنگی مرتبط با اشاعه نظریه‌های علمی است. انتقال بخصوص سودمند (و پژوهش‌زای) نظریه‌های علمی از یک حوزه فرهنگی به حوزه فرهنگی به حوزه فرهنگی دیگر، از خرد به کلان، از یک دوره تاریخی به دوره تاریخی دیگر، از یک خرده شبکه معانی و نه لزوماً نظام معانی (مثلاً نخبگان سیاسی و اداری) به شبکه معانی و نه لزوماً معانی اجتماعی یا خرده شبکه معانی و نه لزوماً نظام معانی دیگر (نخبگان دینی) و از قلمرو یک زبان معین به قلمرو زبانی دیگر، مستلزم نوعی از برگردان یا ترجمه است که از این ارتباط می‌توان تا حدودی به عنوان ترجمه تجربه‌ها به تجربه‌ها یاد کرد. مفاهیم و نظریه‌های علمی در طی انتقال از یک حوزه به حوزه دیگر یا دستخوش تحولات اساسی می‌شوند یا اگر از تغییر مهم مصون بمانند، به صورت زائده‌ای ناکارکرد یا بدکارکرد در قلمرو نظر و عمل عاملان درمی‌آیند. مفاهیمی همچون آزادی، دموکراسی و جمهوری در سیاست، و مفاهیمی همچون پول و بانک در اقتصاد، حقوق کارگرو حق اختراع و... نظریه‌های گوناگون مربوط به حکومت و مشروعیت سیاسی، از جمله مواردی هستند که در فرایند اشاعه مدرنیزاسیون از مغرب زمین به شرق (از جمله ایران) دستخوش انواع دگرگونی‌ها و تغییرات شدند. این تغییرات و دگرگونی‌ها گاهی اوقات به تغییرات اساسی در نظریه‌پردازی‌ها منجر شده است، به‌طوری که نظریه تحول یافته به لحاظ محتوا صرف تحقیق و دامنه و سطح تحلیل متفاوت از نظریه اصلی، متجلی می‌شود.

محیط کار و تحصیل نباید دچار مضيقه و تنگنای ساختاری و به اصطلاح برای فرد اتاق شکنجه باشد، اما باید باز هم فزاینده‌تر رفت. این مسیر مرتبط با معرفت انسانی و یک تعهد "بزرگ" است، کمیونس در گستره‌ای جهانی پیشنهاد کرد که کالاجی جهانی از مردان خردمندان و بزرگان سراسر جهان برپا شود. به علاوه در همین چهارچوب پیشنهاد می‌کند که زبانی بین‌المللی، که خوش ساخت¹ باشد، ابداع کرد تا پادزهر بدفهمی‌ها و کج فهمی‌ها شود و در جهت اصلاح کلی جهان مورد استفاده قرار گیرد. زمانه‌وف هم زبان اسپرانتو را ابداع

¹. Easily constructed

کرد. در قرن بیست و یکم که به دلیل گسترش امکان بالقوه انتخاب و آزادی می‌توان اخلاقی‌تر و دیندارتر بود چرا نتوان دیپلماسی را نیز اخلاقی کرد. کمنیوس وزمانهوف در این زمینه به یک زبان جهانی می‌اندیشیدند. سه امکان برای زندگی و تجربیات آموزشی برای بهسازی انسان و جهان قابل تصور است: الف) خودراهبری اخلاق یا استقلال و انتخاب کاملاً فردی
ب) همکاری

ج) وابستگی متقابل به یکدیگر

اگر بخواهیم به یاری دیپلماسی و یا تربیت، فرهنگ‌ها را برای نماد سازی مشترکی در تجربه مهمی برای تفاهم فرا خوانیم که آماده تجربه مشترکی و فهم مشترکی و مداخله و اقدام مشترک در موضوع کنش تفاهم‌یاف بهسازی، حل تعارض‌ها و حفظ محیط زیست (که مسائل بین‌فرهنگی، درون فرهنگی و فرا فرهنگی‌اند) شوند، باید از مسیر ارتباط گذر کرد و افزون بر رابطه زبانی با روش‌های فرهنگ شناختی عمل کرد، که یک جنبه آن دیدگاه هرمنوتیک یا تفسیری - تأویلی است و سؤال این است که فرهنگ‌ها چگونه از هم بیاموزند؟ در سطح مداخله یک راه این است که با وفاق (جدی گرفتن حداقل توافقی‌های فرهنگ‌ها) اقدام شود.

در واقع انسان قبل از تسلیم شدن به گرایش‌های تخریبی و نیازهای کاذب و زندگی سوز، اعتماد خود را به خود، دیگران، طبیعت و ماوراء طبیعت باخته است و نمی‌تواند تمایلات و نیازهای اصیل را از غیر اصیل باز شناسد و خود را اداره کند، شاید بیش از هر چیز مشکل شناختی دارد. علامت شناسایی موضوع اصیل غیر کاذب اینست که ذاتا خود افزا است و انسداد گریز. ارزش‌های اصیل وقتی آن توزیع و تقسیم شود از مقدار آن کم نمی‌شود بلکه افزوده می‌شود مثل خوشبختی، مهر، دوستی، خرد و

تربیت برای ارتباط باید نشان بدهد که ما می‌توانیم نیازهای روانی، هیجانات و تمایلات خود را بصورت‌های متنوع بدنی و غیر بدنی^۱ بیان کنیم و اعتلا بخشیم. قدم اول، ارتباط کلامی، ازنمایی، بازشناسی و تمایز احساسات نزد خود ماست. ارتباط کلامی دچار این خطر است که محتوای بنیادی امور را به دوانگاری

¹.Dysomitization

ها (و ثنویت ها) و "ورطه خطای شناختی واسطوره سیاه وسفید دیدن این یا آن" تقلیل دهد و گوینده و شنونده را از جریان فرایندی و پویش خلاق زبان و کنش آدمی محروم سازد. ارتباط ملت ها نیز در معرض چنین خطری است. چگونه از قدرت تربیت و اصالت انسانی (انسان ناطق فیلسوفان و انسان عاشق عارفان) می توان بهره مند شد. به زبان علوم انسانی، در تحلیل نهایی انسان فرهیخته چگونه ساختارهای محدود و مسدود را بهسازی می کند و راه پیشرفت متوازن را هموار می سازد؟ کنش تفاهمی و بهسازی و حفظ محیط زیست خط سیری مشابه خط سیر حفظ تنوع محیط زیستی دارد. یعنی قبول آنتروپی زیاد و گوناگونی ها، و این به معنی قبول وستایش تفاوت ها، فردیت ها و قومیت ها است. رویه ایجابی تفاوت ها امکان تبدیل تنش به کشش است. گام های نخست پرهیز از انواع خشونت است. خشونت فیزیکی، کاربرد زور عریان و ارتباط کلامی و غیر کلامی تند و خشن و رکیک گویی، تهدید و تمسخر آشکار یا زیرکانه را خشونت های نمادین می نامند.

روان سازی فرایند ارتباط

در تجمعات انسانی مجموع تلاش های افراد یک گروه بیش از جمع مساعی یکایک. گروه های هماهنگ و منسجم می توانند به اتفاق هم یاد بگیرند و یادگیری آنان نیرویی شگفت آور برای رشد و پیشرفت برای سازمان ها ارزانی می دارد. یادگیری مؤثر با استفاده از نقد و ارزیابی بیرونی، ساز و کارهای گفتگو^۱ و مباحثه^۲، می تواند یادگیری گروهی را ترویج و استمرار بخشد. بحث و گفتگو زبان مشترکی را میان اعضای گروه ایجاد می کند و تفاوت ها نیز به اندازه شباهت ها سبب هم افزایی نیروها می شود.

هر مجموعه و هر گروه و هر نهاد، گفتمان و دستگاه اندیشگی و ارزشی خود را دارد که باید آن را نیکو درک کرد. اما آن درک همزمان هیچ مغایرتی با چند طرفه بودن و ارتباط بینایی ندارد که باید به آن اندیشید و در آن مسیر حرکت کرد. آن رابطه چند سویه و چند طرفه است که در صدد تسطیح، حذف و هدم نیست و مشتاقانه و فروتنانه است. در مورد تفاهم اجتماعی و زندگی فارغ از تهاجم و خشونت چه می توان گفت؟

^۱. Dialogue □

^۲. Discussion □

اشکال اساسی وارد بر خطاهای شناختی (الگوهای ذهن) که در نظریه پردازی‌های مدرن نیز منعکس شده است، گذشته از هر چیز، یک بعدی بودن آنهاست. یعنی به نظر می‌رسد که تحت شرایط کنش تفاهمی و بهسازی، می‌توان هدف‌های رقیبان و دشمنان مفروضی را بازنمایی، پی‌گیری و حتی محقق کرد. اما شرایط ستیز یا حتی جنگ غالباً با قطع تعامل خردمندانه فراهم می‌آید.

از دیدگاه بحث‌های مورد نظر این نوشته اگر بخواهیم به یاری تربیت، فرهنگ‌ها را برای نماد سازی مشترکی در تجربه مهمی برای تفاهم فرا خوانیم تا آماده تجربه مشترکی در موضوع کنش تفاهمی و بهسازی و حفظ محیط زیست (که مسائل بین فرهنگی، درون فرهنگی و فرا فرهنگی‌اند) شوند، باید افزون بر رابطه زبانی با روش‌های فرهنگ شناختی عمل شود. یک جنبه آن دیدگاه هرمنوتیک یا تفسیری - تأویلی است و فرهنگ‌ها از راه اقدام به مداخله برای وفاق (جدی گرفتن حداقل توافقات فرهنگ‌ها) اقدام و مداخله شود. تحقق جهانی آباد و محیط زیستی سالم و کنش تفاهمی و بهسازی مداوم در گرو یادگیری مداوم است زیرا واقعیت‌ها پیچیده‌اند. یادگیری مداوم در گرو شور زندگی و پرهیز از رفتار ناهم‌لانه با فرهنگ‌ها است. اشتیاق به یادگیری و حفظ محیط زیست از راه کنش تفاهمی و بهسازی و آزادی (آزادی عقل از بت‌ها و خطاهای شناختی رایج و توانایی شناخت واقعیت‌های پیچیده، و شرایط موفقیت غیر تهجمی را مهیا می‌سازد، کاهش ناامنی، خودمحموری، زورمداری، خشم، هوسبازی و استثمارگری) شدنی است. جایگاه استقرار آمادگی‌ها، خزانه ناخود آگاه، شبکه معانی و نه لزوماً نظام معانی یا به عبارتی مجموعاً شبکه معانی و نه لزوماً معانی شخصیت است. تعیین خارجی کارکرد ارتباط مذکور، در رفتارهای مهارتی جلوه گر می‌شوند. از نظر بیمن بی اعتمادی لزوماً ربطی به شخصیت واقعی ایرانیان ندارد، بلکه مسئله ارتباطی می‌تواند باشد (بیمن ۱۳۸۱: ۶۶). بیمن می‌افزاید شاید این مهارت خاص ایرانیان باشد که قادرند سحر کلام را تا به قلمرو هنر ارتقاء دهند (بیمن همان: ۴۶). بدین معنا که حافظه تاریخی گرانبار و پیچیده از سویی بر ساختارهای پیچیده و نامتقارن در روابط و کارکردها از سوی دیگر فرد ایرانی را درگیر حل مسائل پیچیده‌ای می‌سازد که خلأ و فقر الگوی ارتباطی را جبران کند.^۱ اخلاق ارتباطات انسانی در فرهنگ ایرانی دیدگاه‌ها متفاوت است، فیلسوفان نیز بیان حقایق را موکداً موقوف به قدر فهم و قابلیت مخاطب می‌دانستند (به نمط هشتم شفای ابن سینا به اهتمام احمد بهشتی دانشگاه تهران، ۱۳۸۸ رجوع شود). گاه آدمی را به ابراز و بلکه فوران احساسات در این عمر فرا می‌خوانند: بگوی آنچه خواهی و داری نهان، ز گفتار ویران نگرده جهان.

فردوسی، و: «برآمده و گذشته بنیادمکن / خوش باش کنون و عمر برباد مکن خیام، عاقبت منزل ما وادی خاموشان است / / حالیا غلغله در گنبد افلاک انداز/حافظ؛ و گاه سخن گفتن را مقید به فهم حقیقت می خواهد. سخن گفتن جنایت است، تحقیق آن را مباح کند/ خواجه عبدالله انصاری. و مولوی گوید: آنچه می گویم به قدر فهم تست /مردم اندر حسرت فهم درست.خوارج، زیدیان و معتزله شاید به سبب برخی خامی ها وفاش گویی و پرهیز از پرده پوشی قوام و دوام نیافتند.توصیه نسبتا رایج این بوده که بادیگران به اندازه و ژرفای خرد آنان سخن گفته شود.همچنین توصیه قابل بحث اما در شرایطی کارآمد این بوده که زر(ذهاب)،مشی آیین زندگی (ذهاب)،و مشی دینی(مذهب)خود را بپوشان.

جامعه پذیری و فرهنگ پذیری: آموزه های سنن و رسوم فرهنگی که عمدتاً ماهیتی اجتماعی دارند، از طریق والدین و همسالان یا بزرگسالان و سایل ارتباط جمعی، مدرسه به نسل بعد منتقل می شوند و بدین گونه کودکان بتدریج موفق به درک هنجارها و مناسبات و پیام های اجتماعی می شوند و سپس ارزش ها را می پذیرند. اما انتقال با ارزیابی و نقد و قدرشناسی از آنچه قابل قدر شناسی است، آنچه می توان کنار گذاشت و آنچه باید تولید کرد تکمیل می شود. در بخش نظری، دیدگاه تحلیلی، اجتماعی و شناختی در مورد رشد مطرح است. این ظرفیت یک ساختار سودمند است. به نسبت دریافت از نتایج مثبت گروه به هماهنگی ادامه خواهد داد.شبیه آنچه ویگوتسکی^۱ در مورد منطقه تقریبی رشد، پیازه^۲ راجع به تعارض شناختی، واینر^۳، در باره اسناد و بندورا^۴، در مورد یادگیری اجتماعی مطرح می کنند درفرآیند یاد گیری تعاملی، ذهن امکان فعالیت می یابد. از سوی دیگر هر گاه افراد در این فرایند درگیر نشوند و یا آنکه فرصت ابتکار عمل هماهنگ و نوآورانه دست ندهد، ظرفیت آنها رو به کاهش می گذارد و در نتیجه یادگیری گروهی در سطحی بسیار محدود باقی می ماند.در این مورد باید دقت کرد که جوژدگی یا گروه فکری^۵ منجر به تأیید افکار کلیشه ای

1. Vygotsky.L

2. Piaget p.J

3. Weiner. B

4. Bandora.A

5. Group thinking

نشود. تفکر انتقادی عالی‌ترین عمل خرد، در نهایت عملی زیبایی شناختی هم هست. کوشش برای شناخت بهتر معضلات کنونی بشر از راه تفحص درباره آموزش و پرورش نیازمند تفکری انسانی است، بدین معنا که این بار انسان را هم در متن و هم فراتر از نهادها و ارزش‌هایی که او را تنگ در میان دارند ببیند و از هر گونه انتزاعی تصنعی انسان از نهادها بپرهیزد و بتواند هر آنچه را که در تمدن کنونی در سیر تکوینی ترجیحات بازار، «مطلق» شده است، مورد تردید قرار دهد. بنابراین می‌بینیم که حداقل در شرایطی که توصیف شد تفکری نمی‌تواند انسانی باشد و خلاق نباشد. تفکر انتقادی راه و امید است، این امید که انسان عصر حاضر بتواند رها از سیطره آن مطلق‌ها، مرزها و چشم اندازه‌ای تازه‌ای از هستی را کشف کند و بخش عظیم حیات اخلاقی و فکری انسانی را که تاکنون به لحاظ تنگنای عقل‌صوری و تکنوکراتیک از اعتنا و تفحص بدور مانده‌اند به رسمیت بشناسد. نتیجه ضروری تنوع فرهنگ‌ها و اصالت تفاوت‌های فردی کثرت‌گرایی در آموزش و پرورش است که از آن به آموزش و پرورش مرزها^۱ و آموزش و پرورش آراء^۲ گوناگون تعبیر می‌کنند (کاردان، ۱۳۸۱، ص ۲۶۸). شریعتمداری در این باره می‌نویسد: "نیز نقد و بررسی انتقادی را جزئی اساسی از روش تحقیق می‌داند و معتقد است تفسیر و توضیح پدیده‌ها و استفاده از اطلاعات جمع‌آوری شده و تدوین فرضیه‌ها، نقد و تفکر انتقادی جزو تحقیق محسوب می‌گردد و بررسی یا ارزیابی نظریات و تعاریف باعث رشد و تقویت تفکر انتقادی در دانش‌آموزان می‌شود تفکر انتقادی، تفکر منطقی است که به ارزشیابی شواهد معتبر برای اثبات یک ادعا می‌پردازد، به طوری که نتایج صحیحی از آن می‌توان استخراج کرد (شریعتمداری ۱۳۷۹). ماهیت تفکر انتقادی «قضاوت معلق» یا «تردید سالم» تعریف می‌شود. . . . خاصیت اصلی آثار بزرگ، آثاری که «اومانیته» را تشکیل می‌دهد، این است که همیشه چیزی بیشتر از آنچه بیان می‌کنند در بردارند و بیشتر خمیرمایه‌های فکر هستند تا «دکترین»‌های معین و مشخص^۳. این آثار ظرفیت تأویل پیچیدگی شبکه معانی و نه لزوماً نظام معانی خودآگاهانه و ناخودآگاهانه گروه‌ها و نسل‌ها و فرهنگ‌ها را فعال می‌سازد و بنابراین رابطه‌ها تفاهم‌پذیر می‌شود.

¹. education of borders

². pedagogy of Voices

هرگاه از پیچیدگی روابط انسانی غفلت می‌کنیم و به بعد هنری و زیباشناختی آن در روابط انسان‌ها با هم یا انسان‌ها با ساختارهای (سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی) کم ارج می‌نهیم، احتمال وقوع خشونت (از نوع پنهان تا آشکار) افزایش می‌یابد زیرا امکان تفاهم پذیری کاهش یافته است. فرهنگ از یک سو ممکن است زیربنای مشروعیت دادن به ساختارهای خشونت باشد، گاه‌بخش‌هایی از آن خود سرچشمه نوعی از خشونت موسوم به خشونت فرهنگی و کلامی تواند بود. مثلاً نجس شمردن پیروان یک مذهب خاص، یا زنان را مانند انسان‌های درجه دوم در نظر گرفتن، یا خوار شمردن رنگین پوستان، بیگانگان، مهاجران و یا اقوام «اقلیت» مصادیق بارز خشونت کلامی هستند. منافع فردی، ضمیر ناخودآگاه فردی، منافع ملی و ضمیر ناخودآگاه جمعی چهارلایه‌ای هستند که در امر خشونت کلامی دخالت دارند. بدین ترتیب، استفاده از ابزار قهرآمیز برای مهار خشونت نظیر خشونت کلامی تنها بازتولید خشونت را به دنبال خواهد داشت. اندیشه مرتبط با خشونت کلامی، یا سندرم دوبخشی کردن^۱ نمونه بارزی از این خشونت است که در ضمیر ناخودآگاه فردی و جمعی ملل و اقوام عمل می‌کند. ارتباط کلامی با سندرم دو بخشی کردن، تعارضات را تنها در قالب تنگ ستیز دو قطب کاملاً متمایز و متضایف نور و تاریکی طبقه‌بندی می‌کند و حل تعارضات را در گرو حذف یا شکست کامل یکی از طرفین تعارض می‌بیند.

پیچیدگی‌های شبکه معانی و نه لزوماً نظام معانی، فرهنگی و ریشه‌دار بودن خشونت‌ها سبب می‌شود که تبدیل یک خشونت کلامی از مراتب بالا به مراتب پایین، آسان نباشد. تحول فرهنگی، امری نیست که به سادگی و با وضع قرارداد، آیین‌نامه و ساختارها حاصل شود. لایه‌های نمادین فرهنگ، ژرف است. عناصر گوناگون فرهنگی اعم از «خوب» یا «بد»، درآدمیان درونی شده است. بنابراین حذف آن‌ها ناممکن است. البته می‌توان از توان انسان‌ها در تحول آرام آنها، آن هم در چرخه فرهنگی و نماد سازی خاص مرتبط با آن سخن به میان آورد که همان تجربه "قدرت عاملیت"^۲ انسانی است. در دو دهه اخیر تمایل جامعه‌شناسی به تلفیق، بارز شده است که منظور همان تلفیق ساختارها با عاملیت‌ها است. این مفهوم، معنی درست تجربه

1. Syndrom of dychotomization

2. Agential power

تربیتی را به یاد می‌آورد. تأکید این اندیشه بر مربیان کنش تفاهمی در جستجوی نحوه استقرار کنش تفاهی در اجتماعات گوناگون است. تحول فرهنگی معطوف به کنش تفاهمی با استفاده از آموزش و پرورش عمومی و حتی، آموزش پلیس برای مهار مسالمت‌جویانه تعارض به شیوه برنده - برنده، نشان از توجه مسئولیت فردی و نهادی به آن است. با این مفروض که اندیشه کنش تفاهمی از پایین‌ترین و محدود‌ترین لایه‌ها و گروه‌ها (وبه اصطلاح جامعه مدنی) وبا توجه به این که رابطه هدف و وسیله فرایندی پیوستاری است، تعبیه ساختارهای کنش تفاهمی، یعنی همزیستی که متکی بر بنیاد عدالت باشد، تسهیل می‌شود. از این رهگذر، باید تلاش کرد تا هم با خشونت فیزیکی، هم خشونت کلامی و هم با خشونت ساختاری به نحوی مسالمت‌آمیز و به منظور تعدیل و تبدیل آن‌ها مواجه شد. در این جهت اساس این عدالت، کنش تفاهمی ذی نفعان و براساس نظریه یادگیری اجتماعی است. یادگیری واقعی آموختن از راه عمل^۱ است. چیزی که می‌توان تجربه زیسته هم نامید. نظریه فعالیت^۲ و نظریه یادگیری اجتماعی^۳ و نظریه ساختار سازی اجتماعی^۴ مناسب این گونه یادگیری‌اند. نکته دیگر یعنی درهم تنیدگی وسیله و هدف، در اندیشه‌ها و راه‌کارهای کنش تفاهمی قابل طرح است. استفاده از روش‌های خشن برای تحقق کنش تفاهمی ممکن نیست. برای آن که با تعامل فرساینده مقابله کنیم باید مؤلفه‌های گوناگون آن (خشونت مستقیم^۵، فیزیکی، خشونت ساختاری^۶ و خشونت کلامی^۷) را بشناسیم و با استفاده از کنش تفاهمی ساختاری و شیوه‌های خشونت‌زدایانه به دنبال "تبدیل" آن باشیم. هرگاه خشونت کلامی را مورد توجه قرار می‌دهیم، اهمیت ابزار خشونت‌زدایانه بیش از پیش آشکار می‌گردد. برای خشونت کلامی استعارهٔ رسا و جالب کوه

1. learning by doing

2. theory of activity

3. social learning

4. social construction

5. direct

6. structural

7. cultural

یخی^۱ را می‌توان به کار برد. خشونت کلامی، به کوه یخی می‌ماند که بخش کلان آن در زیر آب پنهان است و همه ابعاد آن به سادگی به چشم نمی‌آید. گرایش‌های تهاجمی نسبت به دیگران، عناد با خود و بی‌پروایی در تخریب طبیعت که خود منجر به رقابت بر سر تملک منابع طبیعی می‌شود، شرایط جنگ را مهیاتر می‌کند. با اتصال "خشونت کلامی" و خشونت ساختاری در شکل شکاف‌های تشدیدشونده^۲، یا شکاف‌های تشدیدکننده، رابطه متزلزل ما و جهان به حالت جنگ مستقیم تبدیل می‌شود (ضعف تدبیر در برابر شمشیر). غالباً هرچند ممکن است ظاهر امر نشانه جنگ نباشد، اما آمادگی و استعداد برای جنگ وجود داشته باشد. «کنش ستیز و جنگ» به دنبال فقر الگوی کنش انسانی (در سطح ملی، روابط بین‌الملل و...) خود را تحمیل می‌کند. یعنی رابطه‌ای را که آکنده از تصور جنگ و آکنده از دیدمان^۳ تضاد است، با چند حادثه خاص و با سلسله حوادثی تبدیل به جنگ می‌کند. به این ترتیب انرژی جنگ در کانون اتصال خشونت کلامی، خشونت ساختاری و خشونت مستقیم تولید می‌شود و جرقه می‌زند در حالی که هر کانون تنش می‌تواند کانون کشش باشد و به عکس. الگوی ارتباطی است که نباید از آن غافل بود. نظریه پردازی در مورد تربیت، باید به رفع فقر الگوی کنش انسانی توجه کند تا دچار خطای برنارد لوئیس^۴ و ساموئل هانتینگتون نشود. آنان به رویه ایجابی و پرکشش تفاوت‌ها نیز باید می‌پرداختند.

یک جنگ فیزیکی و تشکیلاتی و نظامی چگونه به ژرفای خشونت کلامی و خشونت ساختاری متصل می‌شود و از آنجا انرژی خود را کسب می‌کند؟ انرژی دائمی جنگ‌ها می‌تواند در کانون اتصال خشونت فیزیکی - رفتار زورمدارانه - خشونت ساختاری و کلامی، تولید و منتقل می‌شود. کوشش خود محورانه انسان برای نجات خود و حل تضادها و از جمله تضاد روانکاوانه خودساخته‌اش، منشاء جنگ می‌شود. در حالیکه هوش به معنی ابداع و توسعه راه حل‌های هماهنگ با ارزش‌های متضاد دیگران و با محیط زیست (فرا تر رفتن از خود محوری) نیز هست. پیچیدگی‌های شبکه معانی و نه لزوماً نظام معانی و فرهنگی و ریشه‌دار

¹. ice berg

². reinforcing cleavages

³. paradigm

⁴. Bernard Lewiss

بودن خشونت‌ها سبب می‌شود که تبدیل یک خشونت کلامی از مراتب بالا به مراتب پایین، آسان نباشد. تحول فرهنگی، امری نیست که به سادگی و با وضع قرارداد، آیین‌نامه و ساختارها حاصل شود. لایه‌های نمادین فرهنگ، ژرف است. عناصر گوناگون فرهنگی اعم از «خوب» یا «بد»، در آدمیان درونی شده است. بنابراین حذف آن‌ها ناممکن است. البته می‌توان از توان انسان‌ها در تحول آرام آن‌ها، آن هم در چرخه فرهنگی و نماد سازی خاص مرتبط با آن سخن به میان آورد که همان تجربه " قدرت عاملیت^۱" انسانی است. در دو دهه اخیر تمایل جامعه شناسی به تلفیق بارز شده است که منظور همان تلفیق ساختارها با عاملیت‌ها است. این مفهوم، معنی درست تجربه تربیتی را به یاد می‌آورد^۲. تنها تکیه‌گاه برای مهار معضلات و بحران‌ها تضمین سیر عقلانی امور از یکسو و حفظ «شور زندگی» است؛ چیزی که در جنگ‌ها و در «بوروکراسی‌های کنش تفاهمی و بهسازی و مذاکره»، و شاید هم در شبکه معانی و نه لزوماً نظام معانی آموزشی، اولین قربانی است. در سطحی دیگر موضوع اصلی، تعارضات بین فرهنگی یا به عبارت دیگر بین ملت‌ها است. کنش تفاهمی منفی: فقدان خشونت سازمان یافته بین گروه‌های بزرگ انسانی و عبور از "مذاکره" و رسیدن به شرایط "گفتگو" است. منظور از مذاکره، اقناع یا ترغیب کلامی برای حصول یک هدف خاص است. جهانی شدن، لزوم توسعه هنر و دانش دیپلماسی را نمایان تر کرده است. دیپلماسی که هنردرک و تأمین منافع مشترک است باید چنان عمل کند که با گسترش توان کنش انسانی و کنش تفاهمی، تا مرز نظریه‌پردازی درباره معنویت و اخلاق پیش رود. گفتگو، فراهم آوردن شرایط درک وجودی متقابل یا چندطرفه است. ملت‌ها، نژادها و هم‌چنین اقوام بزرگ ممکن است به دلیل گستردگی زیاد خشونت، گرفتار جنگ‌های داخلی شوند. آن‌ها برای شروع مذاکره نیاز دارند که در اولین گام از هرگونه برخورد خشن مستقیم و نظامی خودداری کنند. پرهیز از خشونت یا "صلح سرد" می‌تواند مقدمه "صلح گرم" و یا شرایط ارتباط و کنش تفاهمی انسانی مثبت متقابل باشد. برای شناخت کنش تفاهمی انسانی آیا علوم انسانی، دارای روند واحد^۳ جهانی‌اند؟ یا روند ملی و فرهنگی خاص دارند^۱ به عبارت دیگر، به جای جامعه شناسی جامعه شناسی

¹ agential power

³ Total

ها وجود دارد؟ جنبه ملی و محلی علوم، همسو با جنبه جهانی علوم انسانی است؟ به عبارت دیگر رابطه دانشگران خودی^۲ از سویی با عرصه علم و نظر از سوی دیگر چگونه است؟ یک نظرگاه از این قرار است که بجای انگاره واحد برای تبیین علوم، بهتر آن است که تکرر در روش شناسی در پیش گرفته شود. کثرت‌گرایی در توسعه ارتباط و نیز علوم انسانی، نسبت به علوم طبیعی، از گستردگی بیشتری برخوردار است و می‌تواند نشانه تکرر در معرفت باشد. پیچیدگی و تنوع تابعی از ساختارهای ذهنی و عینی و تابعی از فرهنگ‌ها، خرده فرهنگ‌ها، هویت و تاریخ (گاه گفته می‌شود: دوره تاریخی) و همچنین تابعی از زبان است. مشخصه فرهنگ‌سازی و یا فرهنگی شدن پدیده‌ای، خود سامان‌بخشی آن پدیده است. یعنی اینکه لزوماً به دیوان سالاری و فن سالاری یا ابزار و یا به پول و بودجه خاصی وابسته نیست. اما ظاهراً امروزه "صنعت فرهنگ" با تولید بارش آسای محصولات فرهنگی و هنری و عرضه و ارائه بی‌امان آنها در همه جا امکان پردازش کنشگرانه را بسیار کاهش داده است. ذهن نمی‌تواند انباشت و رگبار این بارش را با اختیار و آگاهی کافی تعبیر و تفسیر و نقد و ارزیابی کند و در برابر آن سخت منفعل می‌ماند و ناخودآگاهانه خود را وامی‌نهد. اتهام صنعت فرهنگ به ویژه در سینما و محصولات دیجیتال با تقدس زدایی امر فرهنگ و شی‌سازی و کالایی‌سازی ارزش‌ها طی فرایند حسی شدن و تنوع نامحدود در تجاری‌سازی و اروتیزه(شهوانی) شدن کالاهای، صحنه‌ها و چهره‌ها و بدن‌ها و تنوع درخسوند سازی است. زیرا نیاز به آشنایی زدایی^۳ در هنر برای جذب و حفظ ارتباط با مخاطب ضروریست. در نتیجه فرآیندهای شکل‌گیری اخلاق^۴ احتمالاً دچار اختلال می‌شوند هرگاه سواد هنری مخاطب کفایت نکند این دنیای مجازی و فانتزی جای خود را در ذهن او با دنیای واقعی مشتبه و خلط می‌کند. و ظاهراً چنین هنری آن هنری نیست که از نظر تولستوی می‌توانست افراد بشر را متحد کند. این هنر شاید دیگر نتواند برای افراد متمیزه(جامعه‌ای مرکب از افراد ذره‌وار که هر فرد آن در غار تنهایی خود گرفتار شده اند) و از خلاقیت به دلیل انفعال محروم مانده اند، کارکرد وحدت بخش را به ثمر برساند یک تفاوت قابل ذکر در امر زیبا شناختی عرفانی و زیباشناسی غالب به ویژه در

¹ National/cultural dependent

² Indigenized/national

³ Defamilization

⁴ Developmen of ethical cod

موضوع جاذبه برای مخاطب این است که امروز فرآیندهای سایبری و مجازی شکل گیری سریال ها، بازی کامپیوتری و داستان های سینمایی با روندهای کلاسیک تفاوت بسیار دارد. دنیای سایه ها و رؤیا از دنیای واقعی بسیار جدی تر است. مثلاً این خلط و اشتباه در ذهن مخاطب خام به آسانی روی می دهد که پیشرفت های علمی و فرهنگی و اجتماعی غرب با تجاری سازی، بارفتار های تهاجمی و خشونت، وبا شهوانی شدن هنر یکی است. بدیو می گوید: هنر آینده باید به رفعت و بلندای ستاره باشد. در قید جسمیت نیست... خود را برتر از قواعد سوداگری می داند (بدیو همان ص ۵۱۱). در دوره مدرن عرصه کنش گری به کارآمدی نیاز دارد تا به حقیقت. آوازه و اشتها عارفان و سالکان در جامعه در دوره پیشامدرن، و روشن فکران و به ویژه هنرمندان در عصر مدرن به معنی وجود وحدت و همدلی اجمالی و کلی بوده است که در زبان حقیقت و هنر می توان رد پای آن را پی گرفت. درک همدلانه می تواند وحدت انسان ها را تا حدی تامین کند. هم دردوران پیشامدرن و هم مدرن راه برون رفت از مضایق کنش، حکمت ورزی در دامنه گزینه ها و بدیل ها و از جمله هنر بوده است. با اعتنای بیشتر به پیوند عمل و نظر (مجاهده هنرمندانه سالک) وبا رهایی از تقلیل گرایی، تنگ نظری، جزمیت، تک گویی، یکسونگری و فرافکنی، بتوان در مسیر رشد به سوی هم نیروزایی حرکت کرد (معرفت) و کمال و سلامت برآمدنی^۱ و سلوک را در جامعه و ذهنیت (اصطلاحی که جدیداً به جای فردیت، شخصیت، وهویت^۲ به کار میرود) همدست و همدستان یافت. دوره مدرن، آخرین مرحله مابعدالطبیعه ای است که امروزه به شکل نهایی خود در عقلانیت فناورانه بر جهان تسلط دارد. اما پیشرفت همه جانبه جز با پایداری در کوشش همدلانه و مهرورزی صادقانه و مسئولیت شناسانه و بشر دوستانه و اخلاقی به دست نیامده است زیرا نیازمند همگرایی و هم افزایی ارزش های گوناگون است. و علم را با تکنولوژی و با سلطه و با از خود بیگانگی نهادینه شده نباید خلط کرد. پست مدرنیسم به گراف خود را پایان قطعی فلسفه قلمداد می کند. معمولاً دست اندر کاران علوم انسانی و مریبان و منتقدان برای ارتقای آگاهی و سواد اخلاقی و هنری هنر ها، را تفسیر و معرفی می کنند. توفیق علوم انسانی در تحقق انسان کامل و جامعه

¹- Emergent

²- Identity.

سالم به معنای مختار نگارنده، فهم عمیق عقلانیت ابزاری برای تغییر رویکرد شیئی انگارانه به انسان، نگاه مکانیکی، دیوانسالاری، سرمایه‌طلب بودن - که در شرایطی می‌توانند نشانه‌های کم‌مایگی و فقر فرهنگی و ضعف اخلاقی باشند - می‌باشد. از روش‌های استاندارد، گریزی نیست اما در افق فرانظریه این نوشته، آنها طریقت دارند و موضوعیت ندارند. می‌توان به فراتر از اثبات‌گرایی (پوزیتیویسم) و دو انگاری‌های رایج اندیشید. ظاهراً سیر تاریخ تفکر نشان داده که متفکران، نهادها و اندیشه‌ها صبورانه تعامل کرده‌اند، نتیجه آن پربار و سرشاری از جوشش اعتماد و نشاط بوده است. نگارنده، شور زندگی بر آمده از اعتماد اجتماعی را نقطه فوران^۱ بهجت و اخلاق تلقی می‌کند. قلمرو، بُرد، پهنای و ژرفای معنای نهادها، نقش‌ها، و کارویژه‌ها سرانجام در کنش‌های گوناگون فرد تشخیص می‌یابند. اگر کنش تصمیم‌گیری در امور فرهنگی به معنای مختار این نوشته، در «زیست جهان» کنشگران و حاملان آن (به زبان عرفان: سالکان) به وسیله نیروهای اجتماعی موجود و نیروهای فرهنگی موجود، تولید شود و از معرفت و انس ژرف با موارث خردمندان سنت، دین، و هنر، اخلاق بر آمده باشد و به زمینه‌های اجتماعی متصل باشد (به زبان عرفان: رابطه خلق و حق) می‌تواند تعامل بهجت‌آسای انسان و جامعه و نشانگان فرهنگی را مداوماً بازسازی کند. این استمرار اگر با همدلی حاکمان فکورو نیروی خودجوش اجتماعی و مردمی و کنش هنرمندانه و خردمندانه نخبگان متفق شود، عمل تصمیم‌گیری امیدتوفیق دارد. علوم انسانی و نظریه‌های مرتبط با انسان کامل در حیطه‌های اخلاق و هنر و سنت، و دین می‌توانند صبورانه و مشتاقانه از هم بیاموزند سلسله تدابیر عملی و توسعه‌ای مکمل که اسباب توسعه فضای آرمانی و معنوی کنش‌ها و کرامت و کنشگری انسان و کاهش اختلالات می‌شود، داستان وحدت انسانی حوزه‌های دیگری درهمسایگی هنر دارد. چنانکه تفاهم انسانی و تفاهم بین‌ادیان^۲ در حوزه هنر و عرفان به خوبی قابل احراز است. بررسی نظریه‌های بلندپروازانه انسان کامل از سویی و جامعه سالم از سوی دیگر به ترکیب روش شناختی کارآمدی نیاز دارد؛ که کنش کنشگر و حامل نظریه انسان‌شناسی

^۱ - Trigger point

*در کتاب چالش‌های انقلاب اسلامی، انتشارات وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی معادل کلمه چالش هم‌وردی به کار رفته است

^۲ Interfaith

در تحقق جامعه سالم و انسان کامل را که آن هم هدف بلند پروازانه و بنیادی فرهنگ ایران است توصیف و تبیین کند. سرانجام به نقش هنر و هنرمند در آفرینش و توسعه میدان و عادت واره هایی میپردازد که ترکیب میراث فرهنگی، انتخاب فردی و زندگی روزمره، چالش با مضایق و موانع، و رشد فرهنگی-اجتماعی رایکجا تکفل می کند.

نتیجه گیری

ارتباط تفاهمی تقلاي شیرین و هنرورزانه در کارگاهی است که در آن ناهمواری ها و دوانگاری ها و گسست فرهنگی فردی و جمعی و سیاسی خلاقانه و مولدانه هموار یا تلفیق می شود ارتباط جلوه ای از سرمایه اجتماعی است. وسعت، برد، و ژرفای ارتباط دامنه خودآگاه و ناخودآگاه را در بر می گیرد. کاربرد شایسته علم، دین و پیام ها روابط انسانها، ملت ها و فرهنگ ها به چگونگی ارتباط شبکه معانی و نه لزوماً نظام معانی و تجارب زیسته آنان بستگی پیدا می کند. محتوا، صورت ها و مجرا های ارتباطی نزد بانیان، آمران، عاملان، حاملان، مخالفان، رقیبان و تمام کسانی که در معرض هر گونه کنش قرار می گیرند از مناظر و مرایایی که مورد بازنمایی، درک، تفسیر، بازسازی، نفی، انکار، و یا تغافل قرار می گیرد، متفاوت اند اما این تفاوت ها را می توان موهبت و ارتباط را زیبا ترین هنر دانست. ذی نفعان مختلفی در جامعه فعالند. نخبگان علمی، فرهنگی، هنری، مراجع دینی تا مراجع قانونی، مراجع قدرت افکار عمومی، روشنفکران، پژوهشگران سیاستمداران، روزنامه نگاران، اصحاب ارتباط جمعی و نظریه پردازان، همه از ذی نفعان هستند. تمام این ذی نفعان که سهمشان به سبب ارجمندی هویتشان در عالم نظر نامحدود است و سهمشان در عمل را باید اخلاق، قانون و یا رویه های مذاکره و رسیدن به توافق تعیین کند. کسانی که وضع کنونی ارتباط را غیرقابل قبول اما قابل اصلاح می دانند از ارتباط و به ویژه ارتباط کلامی در وجه مذاکره، دیپلماسی، گفتگوی ادیان و فرهنگ ها این انتظار خوش بینانه اساطیری اما نگزی و ملدانه را دارند که روند های ناشایست را رابطه شخص با خویش تا با بیرون از خود (از عناد با خود تا آرمان خواهی تهاجمی مثلاً جهانی سازی) را از مدار سلطه شمال خارج سازند و به تصحیح روند های بین المللی توفیق یابند و جهان را به سوی محیط چندصدایی و انتفاع چند جانبه و سرانجام استقرار روند های مهربانانه تر و متکثر هدایت کنند. کسانی دیگر برعکس خواهان اعاده نظم با صلابت اند هر چند که ارزش ها و باورهای پایمال شود. آنان را نیز باید درک کرد.

منابع

- آزاد ارمکی، تقی، حسن چاوشیان، "بدن به مثابه رسانه هویت" **مجله جامعه شناسی ایران**، شماره چهار زمستان ۱۳۸۱.
- آشوری، داریوش (۱۳۸۸) **پرسه و پرسشی** تهران: آگاه.
- بیمن، ویلیام (۱۳۸۱) **زبان، منزلت و قدرت در ایران** ترجمه غلامرضا ذوقدار مقدم، نشر نی.
- دورکیم، امیل (۱۳۶۹). **تقسیم کار اجتماعی**، ترجمه باقر پرهام، نشریابل.
- شریعتمداری، علی: "تفکر و تفکر انتقادی و تفکر خلاق". **فصلنامه علمی فرهنگی فرهنگستان علوم**، تهران، ۱۳۷۹.
- کاردان، علی محمد (۱۳۸۱)، **سیر آراء تربیتی در غرب**، تهران، انتشارات سمت.
- محسنی، نیک چهره، "از روانشناسی بین فرهنگی تا روانشناسی فرهنگی"، **مجله روانشناسی و علوم تربیتی**، دانشگاه تهران، دوره جدید؛ سال چهارم شماره یک، بهار ۱۳۷۸.
- مایکل بوروی، "درباره جامعه شناسی مردم مدار"، نازنین شاهرکی، **مجله جامعه شناسی ایران**، دوره هشتم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۶.

<http://www.tocqueville.org>